

خوانش بینامتنی حکایت‌های طاق‌دیس و مثنوی معنوی بر مبنای نظریه

ترامتنیت ژنت

رامین خسروی اقبال *

میرجلال‌الدین کزازی **

چکیده

از دانشمند برجسته شیعی، ملا احمد نراقی، با تخلص شعری «صفایی»، کتابی معروف به طاق‌دیس در دست است که مشابهت‌های زیادی در ظاهر و در بطن کلام با مثنوی مولوی دارد. این کتاب تحت سیطره معنوی مثنوی مولانا و نظیر سایه آن است که هم در شیوه سرایش، آغاز و فرجام سخن و هم غایت معنایی، تلاشی شگرف برای همانندسازی آن با مثنوی مولوی صورت گرفته است. در این مقاله، خوانش بینامتنی حکایات مثنوی طاق‌دیس و مثنوی معنوی بر مبنای نظریه ترامتنیت ژنت از طریق سه مشخصه بینامتنیت صریح و اعلام‌شده، غیرصریح و پنهان‌شده و ضمنی، همراه با نمونه و تحلیل کاربردی نظریه پیش‌گفته، ارائه می‌شود. یافته‌های این پژوهش چنین نتیجه داده است که از بین ۶۵ حکایت مثنوی طاق‌دیس بر طبق نظریه ترامتنیت ژنت هیچ نشانه روشنی برای ارتباط بینامتنی صریح و اعلام‌شده با مثنوی معنوی وجود ندارد، بلکه بیشترین ارتباط بینامتنی به بینامتنیت غیرصریح و پنهان مربوط می‌شود. این نتیجه روشن می‌سازد پیرنگ، بن‌مایه و اشخاص دست‌کم هجده حکایت مثنوی طاق‌دیس تا حد بسیاری از مثنوی معنوی اخذ شده‌اند. دست آخر، اینکه در سرتاسر حکایات مثنوی طاق‌دیس الگوها و نمادهای گوناگونی از نظر فضای داستان، لحن و بیان، شیوه روایت، نام اشخاص و... وجود دارد که یادآور قصه‌ها و حکایات مثنوی معنوی هستند و بر اساس طبقه‌بندی ژنت ذیل بینامتنیت ضمنی قرار می‌گیرند.

کلیدواژه‌ها: نظریه ترامتنیت ژنت، خوانش بینامتنی، مثنوی معنوی، مثنوی طاق‌دیس.

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران R.khosravi57@gmail.com

** استاد دانشگاه علامه طباطبایی M.J.kazzazi@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۹۴/۲/۸ تاریخ پذیرش: ۹۴/۸/۱۸

دوفصلنامه زبان و ادبیات فارسی، سال ۲۵، شماره ۸۲، بهار و تابستان ۱۳۹۶

مقدمه

از عالم بزرگ شیعی، ملاحمد نراقی متخلص به «صفایی»، کتابی به نام طاق‌دیس باقی مانده است که شباهت‌های بی‌نظیری هم در لفظ و هم در معنا به مثنوی مولانا دارد. «این کتاب ۱۰۱۵۶ بیت دارد و در دو صفه (بخش) نوشته شده است» (نراقی، ۱۳۶۲: ۱). چنان‌که در پایان صفه اول آورده است ملاحمد در نظر داشته که آن را تا چهار صفه ادامه دهد، ولی فرصت این کار را نیافته است:

داستانم را کنون آمد ختام صفه‌ای از طاق‌دیسم شد تمام
صفه‌ای از چهار صفه شد تمام آن سه باشد تا تو را آید پیام
(نراقی، ۱۳۶۲: صفه ۱۷۸۰:۱)

کل ابیات طاق‌دیس ۱۰۱۵۶ بیت است که ۳۶۵۷ بیت در صفه اول و ۶۴۹۹ بیت در صفه دوم جای گرفته است.

طاق‌دیس بر وزن مثنوی معنوی به بحر رمل مسدّس محذوف و یا مقصور سروده شده است و شصت‌وپنج داستان دارد که شامل قصه‌هایی بلند و کوتاه می‌شود. نحوه آوردن داستان‌ها در این کتاب به شیوه‌ای است که در مثنوی معنوی وجود دارد. داستان‌ها تودرتو و با گریزهای پی‌درپی آمده است، آن‌چنان‌که پیگیری و مطالعه آن قدری مشکل و نیاز به صرف وقت و دقت دارد، چون مرزها روشن و برنامه‌ریزی شده نیست. طاق‌دیس به‌شیوه منبری و خطابی سروده شده است. گریزها و تن‌دادن به تداعی‌های پی‌درپی، طاق‌دیس را از شکل کتابی تعلیمی و منسجم خارج کرده و آن را در سلک آثار ذوقی آورده است (گرچی و نریمانی، ۱۳۸۹: ۱۳).

این اثر، که از ذوق عرفانی نویسنده‌اش مایه می‌گیرد، مثنوی معنوی را، که منظومه سرشار و دایرة‌المعارف بزرگ عرفان ادب پارسی است، در ظاهر و معنا الگوی خود می‌داند، ولی هیچ‌گاه این تبعیت و تقلید را به‌طور آشکار و صریح بیان نمی‌کند. شیوه بیان منبری و تداعی معانی و بیان مصادیق در خلال ذکر مسائل حکمی و عرفانی به‌منزله یکی از روش‌های بیان در مثنوی عینا در طاق‌دیس هم سریان دارد.

یک ویژگی در سبک بیان مثنوی، مسئله تسلسل افکار و تداعی معانی و خواطر در شیوه بیانی آن است که مولانا احیاناً از آن به جرّ کلام یا جرّ جرار کلام تعبیر می‌کند و آن نیز از لوازم بلاغت منبری است که اجزای گونه‌گون کلام را با رشته تداعی معانی به هم می‌پیوندد... این شیوه کلام به او فرصت می‌دهد گوینده به اقتضای آنچه از حال مستمع درک می‌کند هر جا می‌خواهد توقف کند، معانی تازه را تداعی نماید، از شاخی به شاخی ببرد و در همه

احوال هدف تعلیمی خویش را نیز دنبال کند. پیداست که این شیوه [ممنبری] وقتی با چاشنی شطحیات صوفیه و نوادر احوال آنها همراه گردد، جاذبهٔ خاصی می‌یابد و مجلس وعظ و تعلیم را لطف و شوری دیگر می‌بخشد (زرین‌کوب، ۱۳۸۱: ۱۲۳ و ۱۶۰).

این‌گونه آثار بسیار اثرگذار و خواندنی‌تر از آثار تعلیمی و آموزشی است. این کتاب تحت تأثیر تمام‌عیار مثنوی مولاناست که هم در شیوهٔ سرایش، آغاز و انجام سخن و هم غایت معنایی تلاشی شگرف برای همانندسازی آن با مثنوی مولوی صورت گرفته است. البته، گفتنی است این کتاب در مقامی فروتر از مثنوی است. «بیات طاق‌دیس گاهی درنهایت دقت و لطافت و گاهی سست و رکیک است و در آن غث و سمین وجود دارد» (نراقی، ۱۳۶۲: ۱۹۲ و ۳۰۰).

پیشینهٔ پژوهش

با بررسی مطالعات پیشین درمی‌یابیم که اگرچه در چند سال اخیر با رواج نظریه‌های بینامتنیت و تحلیل گفتمان، مقالات و رساله‌های گوناگونی دربارهٔ کارکرد این نظریه در آثار عرفانی کهن فارسی نوشته شده‌است، هیچ پژوهش مستقلی تاکنون به خوانش بینامتنی حکایات مثنوی طاق‌دیس و مثنوی معنوی نپرداخته و اصولاً تحلیل بینامتنی در مثنوی طاق‌دیس مسبوق به سابقه نیست. باوجوداین، برخی از دیگر مطالعات که مضمون و یافته‌های آنها با خوانش بینامتنی متون عرفانی فارسی قرابت دارد به این شرح است:

عرب یوسف‌آبادی و همکاران (۱۳۹۲) در پژوهشی به ترامنتیت در مقامات حمیدی پرداخته‌اند. رویکرد انتخابی در آن پژوهش نظریهٔ ژرار ژنت است که در پژوهش حاضر نیز مورد استفاده قرار گرفته است. نویسندگان تلاش کرده‌اند روابط گوناگون ترامنتی ۲۳ مقامهٔ مقامات حمیدی را با قرآن و متون دیگر استخراج کنند (عرب یوسف‌آبادی و همکاران، ۱۳۹۲: ۱۳۷).

اناری و رنجبران (۱۳۹۱) نیز با تکیه بر نظریهٔ ژرار ژنت در پژوهشی به بررسی اصطلاحات بینامتنی در زبان فارسی و عربی پرداخته‌اند.

مقایسهٔ معادل‌های اصطلاحات ژنت در زبان فارسی و عربی نشان می‌دهد که مترجمان عرب‌زبان در معادل‌یابی اصطلاحات بیگانه موفق‌تر عمل کرده‌اند. از جمله دلایل این امر قابلیت اشتقاقی زبان عربی و آشنایی کافی مترجمان عرب‌زبان با توانایی‌های پنهان زبان عربی است. البته، توجه داشتن به مخاطب و پیش‌زمینه‌های ذهنی او نیز از جمله قوت‌های ترجمه‌های عربی است، که مترجمان فارسی‌زبان نادیده گرفته‌اند (اناری و رنجبران، ۱۳۹۱: ۱۸۵).

بیان مسئله

مسئله اصلی مقاله حاضر، خوانش بینامتنی^۱ حکایات مثنوی طاقدیس و مثنوی معنوی برمبنای نظریه ترامتنتیت ژنت است که از طریق سه مشخصه بینامتنیت صریح و اعلام شده (حکایت‌های مثنوی طاقدیس که مأخذ آن مثنوی معنوی است)، بینامتنیت غیرصریح و پنهان شده (حکایت‌های مشترکی که در مثنوی طاقدیس گفته نشده است که مأخذشان مثنوی معنوی است) و بینامتنیت ضمنی (نشانه‌های مشترک در دو متن که برای مخاطب متن طاقدیس، متن مثنوی را تداعی کند) آورده می‌شود.

فرضیه‌ها

الف) هیچ مصداقی در متن پسین (مثنوی طاقدیس) مشاهده نمی‌شود که به‌طور صریح و اعلام شده از متن پیشین (مثنوی معنوی) گرفته شده باشد.
 ب) بسیاری از حکایات متن پسین^۲ (مثنوی طاقدیس) و متن پیشین^۳ (مثنوی معنوی) به‌صورت غیرصریح و پنهان شده مشترک هستند.
 پ) در برخی حکایات متن پسین (مثنوی طاقدیس) نشانه‌هایی وجود دارد که متن پیشین (مثنوی معنوی) را تداعی می‌کند.

استدلال

استدلال فرضیه الف: پس از بررسی حکایات مثنوی طاقدیس مشخص شد که نراقی با آنکه در حکایات متعددی از پیرنگ، شخصیت‌پردازی یا بن‌مایه حکایات مثنوی عاریه گرفته یا از منبعی مشترک با مولانا بهره جسته است، هیچ‌گاه به‌طور مستقیم اشاره‌ای به اقتباس تمام یا بخشی از حکایت از مثنوی معنوی نکرده است.

استدلال فرضیه ب: بسیاری از حکایات مثنوی طاقدیس، چه از نظر پیرنگ و چه از نظر بن‌مایه، تحت تأثیر تمام‌عیار مثنوی مولاناست که هم در شیوه سرایش، آغاز و انجام سخن و هم غایت معنایی، تلاشی شگرف برای همانندسازی آن با مثنوی مولوی صورت گرفته است.
 استدلال فرضیه پ: برخی حکایات مثنوی طاقدیس اگرچه از نظر کلیت و مسیر روایت با حکایات مثنوی متفاوت هستند، نشانه‌هایی در آنها وجود دارد که می‌تواند تداعی‌کننده برخی حکایات مثنوی باشد.

۱. نظریهٔ ترامنتیت^۴ ژنت

ژرار ژنت از جمله نظریه‌پردازان ساختگراست که به بینامتنیت روی آورد.

پساساختگرایان و ساختگراها درست در دو جبههٔ متفاوت با مفهوم بینامتنیت بهره می‌بردند. ساختگرایان، که مخالف تکثر معنا و چندآوایی بودند، براساس بینامتنیت کل ادبیات را دارای الگوهای عام می‌دانستند که فقط روساخت آنها در آثار مختلف تغییر می‌یابد، ولی ژرف‌ساخت اساساً ثابت و نامتکثر است. اما نظر پساساختگرایان این بود که بینامتنیت تصورات تک‌انگاره را از معنا برهم می‌زند و چندآوایی و تکثر معنا را موجب می‌شود (رضایی دشتارژنه، ۱۳۸۷: ۳۳).

بنیان بحث ژنت بر گذر از نظام دلالت زبانی به گسترهٔ بیان نمادین استوار است. به‌گمان ژنت، هر «گزارهٔ روایی» روایتی است از رخدادی راستین یا خیالی که از یک سو با موضوع روایت یعنی با ماجرا یا داستان بیان شده است (یا با «بافت قصه» رابطه دارد) و از سوی دیگر با بیان روایی یا منطق روایت مناسبت دارد که ژنت آن را «کنش ارتباطی روایی» می‌خواند. ژنت می‌نویسد:

هر گزارش یا داستان به‌عنوان روایت با سرگذشت یا قصه‌ای که روایت می‌کند وابسته است و به‌منزلهٔ سخن با شکل بیان روایی که خود برگزیده است. ویکتور شکلوفسکی می‌گفت هر داستان‌سرا برای داستان‌ش موادی را برمی‌گزیند که به شکل‌گیری موضوع اصلی یاری کند. نتیجه، همچون روایت، به موضوع و، همچون سخن، به مواد وابسته است. موضوع یوگنی اونه‌گین^۵ حکایتی و از این رهگذر ساختاری را فراهم می‌آورد (پروست، ۱۳۹۲: ۲۶).

ژنت دو اصطلاح زبرمتن و زیرمتن را به‌کار برد (در این مقاله از کلمات «متن پسین» و «متن پیشین» استفاده شده است) و بر آن بود که هر زبرمتنی برساخته از زیرمتن‌های پیش‌از خود است. به‌عبارت دیگر، در دیدگاه او، زبرمتنیت همان بینامتنیت بود؛ برای نمونه، یولیسیس جیمز زبرمتنی است که براساس زبرمتن/ودیسسهٔ هومر چهره نموده است.

ژنت در ادامهٔ نظریه‌ها و فعالیت‌های شخصیت‌هایی چون لوران ژنی به طرح ترامنتیت پرداخت. ترامنتیت به بررسی و تبیین روابط متن با غیر آن می‌پردازد. هر یک از این پنج نوع ترامنتیت به تبیین گونه‌ای از روابط میان‌متنی اختصاص یافته است، رابطهٔ هم‌حضور در بینامتنیت؛ آستانه‌ای- تبلیغی در پیرامنتیت؛ تفسیری در فرامنتیت؛ گونه‌شناسانه در سرمنتیت، و برگرفتگی در بیش‌متنیت پنج رابطهٔ کلانی هستند که در ترامنتیت در کانون توجه و مذاقه قرار می‌گیرد.

ژنت تمامی روابط یک متن با متن‌های دیگر را در این پنج نوع دسته‌بندی می‌کند. ترامتنیت به بررسی و تبیین روابط متن با غیر آن می‌پردازد. به همین منظور ژنت به پنج نوع رابطه ترامتنی قائل است: بینامتنیت،^۶ پیرامتنیت،^۷ فرامتنیت،^۸ سرمتنیت^۹ و بیش‌متنیت^{۱۰}. در میان این پنج رابطه، بینامتنیت و بیش‌متنیت بیش از همه مورد توجه محققان و منتقدان ادبی و هنری قرار گرفته‌اند زیرا این دو نوع رابطه بیشتر با روابط میان‌متنی در حوزه ادبیات و هنر منطبق می‌شوند. امروزه بسیاری از پژوهش‌ها در حوزه‌های متنوعی از دانش‌ها به‌ویژه ادبیات و هنر براساس همین رویکرد ترامتنی ژنت صورت می‌گیرد. یکی دیگر از امتیازات ترامتنیت همانا امکان مطالعات بینانشانه‌ای است که خود ژنت به برخی از آنها به‌ویژه در بیش‌متنیت اشاره کرده است (نامورمطلق، ۱۳۹۰: ۴۵۰).

۲. ترامتنیت در مثنوی طاق‌دیس و مثنوی معنوی

برطبق الگوی ژنت، ترامتنیت می‌تواند در سه سطح بینامتنیت صریح و اعلام‌شده، غیرصریح و پنهان‌شده و ضمنی اتفاق بیفتد (احمدی، ۱۳۸۰: ۱۲۴) که در ادامه به تفکیک در دو متن مثنوی معنوی و مثنوی طاق‌دیس بررسی می‌شود. یادآوری می‌شود که در این پژوهش مقصود از متن پیشین، مثنوی معنوی و مقصود از متن پسین، مثنوی طاق‌دیس است.

۱.۲ بینامتنیت صریح و اعلام‌شده

در این‌گونه پیوند، مؤلف متن پسین باید به‌طور صریح اعلام کند که دارد متنی از دیگری را ارائه می‌کند. به‌دیگرسخن، این نوع بینامتنیت همانی است که در پژوهش‌ها و مطالعات در قالب نقل قول و در شعر باعنوان تضمین (در صورتی که نام شاعر پیشین نیز ذکر شود) مشاهده می‌شود. از این نوع بینامتنیت در متن پسین مشاهده نشد. به‌عبارت دیگر، با اینکه نزاقی از اسلوب، بن‌مایه، پیرنگ و شخصیت‌پردازی مثنوی معنوی بسیار تأثیر پذیرفته است، هیچ‌گاه در متن مثنوی طاق‌دیس به‌طور صریح و اعلام‌شده به این تأثیرپذیری و تقلید اذعان نمی‌کند و آن را آشکارا در بیان نمی‌آورد.

۲.۲ بینامتنیت غیرصریح و پنهان‌شده

در این نوع بینامتنیت، که رایج‌ترین آن است، در متن پسین بخش‌هایی از متن پیشین آورده می‌شود، بدون اینکه حدود تقلید و اقتباس مشخص شده باشد و بدون اینکه مؤلف متن پسین اشاره‌ای به نام مؤلف متن پیشین داشته باشد (نامورمطلق، ۱۳۹۰: ۴۶). در مجموع، از ۶۵ حکایت بیان‌شده در مثنوی طاق‌دیس به‌منزله متن پسین حداقل هجده

مورد آن برگرفته از مثنوی معنوی به‌منزلهٔ متن پیشین است و طبق نظریهٔ ژنت شامل بینامتنیت غیرصریح و پنهان‌شده است که مصداق‌هایی از این‌گونه ارتباط بینامتنی با ذکر دلیل ارائه می‌شود:

۱.۲.۲. نمونهٔ نخست

متن پیشین: بیان اتحاد عاشق و معشوق از روی حقیقت

این حکایت در دفتر پنجم مثنوی است و شامل ۲۱ بیت می‌شود. مضمون عاشقانهٔ آن باعث می‌شود که آن را در طبقهٔ حکایت‌های غنایی بدانیم، هرچند مولانا از آن بهرهٔ تمثیلی و رمزی نیز برده است (مولانا، ۱۳۷۷/۵: ۸۲۷). روایت مثنوی بدین صورت است که مجنون بیمار می‌شود و هنگامی که طبیب برای علاج او قصد فصدکردن دارد، آه از نهاد مجنون بلند می‌شود. طبیب به شگفت درمی‌آید و از او می‌پرسد تو که شب و روز با درندگان در صحرا هم‌دم هستی و مصائب فراوانی را تحمل کرده‌ای چگونه از زخم نیشتر می‌هراسی؟ مجنون در پاسخ می‌گوید من از نیشتر تو نمی‌ترسم. نکته در اینجاست که سرتاسر وجودم از عشق لیلی پر است و تو که بر رگ من نیشتر می‌زنی گویی بر لیلی نیشتر می‌زنی و من نمی‌توانم تحمل کنم (مثنوی، ۱۳۷۷/۵: ۸۲۷).

متن پسین: منع کردن مجنون فساد را از فصد

این داستان در صفة دوم مثنوی طاق‌دیس آمده و شامل نوزده بیت است. نوع داستان غنایی است. مجنون به‌علت اینکه جانش از معشوقش لیلی پر است، اجازهٔ رگ‌زنی را به استاد فساد نمی‌دهد. تن او رنجور از تب است و علاجش رگ‌زنی. مجنون رنج را بر خود هموار می‌کند و بیماری را می‌پذیرد تا بر پیکرهٔ او که جای و مقام لیلی است آسیبی وارد نشود؛ زیرا عاشق (مجنون) در معشوق (لیلی) محو و فنا شده است. طرح داستان به سمت‌وسوی عاشقی بی‌قید و شرط پیش می‌رود تا فنای او را در معشوق به تصویر بکشد.

دارد اندر هر رگم لیلی مقام هر بن مویم بود او را کنام

از تن من رگ چه بگشایی ز تیغ تیغ تو بر لیلی آید بی‌دریغ

(نراقی، ۱۳۶۲: صفة ۲: ۱۸۷)

خوانش بینامتنی

از نظر حجمی، دو متن مشابه‌اند. این داستان تحت عنوان «در بیان منع کردن مجنون فساد را که نشتر به بدن لیلی می‌رسد» سی‌امین داستان مثنوی طاق‌دیس در نوزده بیت است و

در صفت دوم قرار دارد. در مثنوی، مولوی البته با عنوان تفصیلی به ذکر همین داستان در بیست و یک بیت پرداخته است.

هر دو حکایت مضمون و درون‌مایه مشترکی دارند و هدف نویسندگان بیان آخرین مرحله عشق یعنی فنای عاشق در معشوق است؛ شخصیت‌ها عیناً تکرار شده‌اند و ساختار روایت داستانی هم ساده و روان بیان شده است؛ لحن در مثنوی بیشتر جنبه تعلیمی و در طاق‌دیس بیشتر جنبه غنایی دارد؛ در هر دو متن، ادامه داستان با بیان مطلب یا حکایتی ادامه می‌یابد که تمام‌کننده یا تکمیل‌کننده مفهوم فنای عاشق در معشوق و علو درجه عشق پاک است. در مثنوی طاق‌دیس داستان گردیدن مجنون گرد سگ کوی لیلی آمده و در مثنوی مولوی داستان مورد سؤال قرارگرفتن عاشقی از معشوق است که مرا بیشتر دوست داری یا خودت را؟ عاشق می‌گوید: من از خود مرده‌ام و به تو زنده و از منیت من چیزی نمانده است. سلسله سخن در تتمه حکایت در هر دو کتاب مسیر یکسانی را طی می‌کند، چون موضوع هر دو کتاب در این قسمت بررسی عرفانی این موضوع است.

کارکرد ارجاعی که در عنوان داستان مثنوی طاق‌دیس آمده ارائه توضیحی مختصر است، ولی در مثنوی مولوی تفصیل بیشتری دارد: «بیان اتحاد عاشق و معشوق از روی حقیقت اگرچه متضادند از روی آنکه نیاز ضد بی‌نیاز است، چنان‌که آینه بی‌صورت است و ساده است و بی‌صورتی ضد صورت است و لکن میان ایشان اتحادی است درحقیقت کی شرح آن دراز است و العاقل یکفیه الاشاره» (مولانا، ۱۳۷۷/۵: ۱۲۷).

زمینه پیام که کارکرد ارجاعی در آن شکل می‌گیرد در هر دو حکایت برای روشن کردن مقصود و وضوح بیشتر مضمون است.

در مثنوی طاق‌دیس بارها به موضوع عشق اشاره شده است، ولی می‌توان یکی از بهترین مواضع آن را همین داستان به‌شمار آورد. این شعر با مثنوی مولوی قرابت لفظی و معنایی بسیار دارد و غالباً به مولانا نسبت داده شده است.

۲.۲.۲. نمونه دوم

متن پیشین: نواختن مجنون آن سگ را که مقیم کوی لیلی بود

این حکایت در دفتر سوم مثنوی و در ده بیت آمده است و می‌تواند در طبقه داستان‌های غنایی قرار بگیرد (مولانا، ۱۳۷۷/۳: ۳۷۹). مولانا در این داستان سگی را به تصویر می‌کشد که مجنون بسیار نوازشش می‌کند و عزیزش می‌دارد؛ زیرا آن سگ در محله لیلی پرسه می‌زند.

بوالفضولی بر مجنون خرده می‌گیرد و عیب‌های آن سگ ولگرد را برمی‌شمارد، اما مجنون پاسخ می‌دهد که بایست از چشم من به این سگ بنگرید تا ارزشش را دریابید (همان).

متن پسین: گردیدن مجنون گرد سگ کوی لیلی

این داستان در صفةٔ دوم مثنوی طاق‌دیس آمده و شامل سی‌وچهار بیت است. نوع داستان غنایی است. لحن گفت‌وگوها ساده، روان و به دور از پیچیدگی است. سخنان مجنون مملو از احساسات شاعرانه و لطیف دربارهٔ معشوق است. درعین‌روان‌بودن از گونه‌های موفق ادب عاشقانه به حساب می‌آید. مجنون گرد سگی طواف می‌کند و خاک پایش را سرمهٔ چشم خود می‌کند. علت این کار را چنین به رهگذری توضیح داد که این سگ، سگ کوی لیلی است و هرچه به معشوق تعلق دارد چون خود معشوق ستودنی و دوست‌داشتنی است. پیرنگ داستان با عناصر دیگر طرح منسجم و البته ساده‌ای به آن داده است. پیداکردن رابطهٔ بین حوادث و قهرمان‌ها به تلاش فکری فراوانی نیاز ندارد.

روزی رهگذری مجنون را در صحرا می‌بیند که در اطراف سگی می‌گردد. خاک پای او را برمی‌دارد و گاهی بر دیده و گاهی بر سر می‌گذارد. رهگذر کنجکاو تر می‌شود، به سوی مجنون می‌رود و علت کارش را جویا می‌شود. مجنون می‌گوید این سگ از کوی لیلی آمده و بنابراین، خاک پایش طوطیای چشم من است.

خوانش بینامتنی

داستان «گردیدن مجنون گرد سگ کوی لیلی» در صفةٔ دوم مثنوی طاق‌دیس در سی‌وچهار بیت ذکر شده است. این داستان در دفتر سوم مثنوی مولوی در خلال داستان رفتن خواجه‌ای شهری به روستا به دعوت دوست روستایی‌اش در نوزده بیت سروده شده است. هر دو داستان بر درون‌مایه و مضمونی مشابه صحنه می‌گذارند: هرچه متعلق به معشوق است، حتی اگر ناپاک و نامقدس باشد، در چشم عاشق زیباست. شخصیت‌ها در هر دو داستان همانند هم هستند. زمان و مکان دقیقاً مشخص نشده و چون نمونه‌ای تاریخی موردنظر قرار گرفته است که به‌علت مشهوربودن شخصیت اصلی یعنی مجنون عنایتی به ذکر جزئیات در هر دو کتاب نشده است.

لحن گفت‌وگوها ساده و روان و سرشار از احساسات عاشقانه است، ولی در مثنوی طاق‌دیس، بعد از اتمام داستان اصلی، نویسنده در ابیات بیشتری عشق و روابط ناشی از آن را به شعر درآورده و به جهت نوع روایت حالت توصیفی بیشتری نسبت به مثنوی دارد.

۲.۲.۳. نمونه سوم

متن پیشین: گفتن خلیل مر جبرئیل را علیهماالسلام...

این حکایت در دفتر چهارم مثنوی آمده و شامل ۲۷ بیت است و می‌تواند در طبقه داستان‌های دینی و تاریخی قرار بگیرد (مولانا، ۴/۱۳۷۷: ۶۸۵).

جبرئیل از حضرت ابراهیم می‌پرسد که اگر مرادی دارد برایش برآورده سازد، اما حضرت ابراهیم پاسخ می‌دهد که مرادی ندارم و تنها می‌خواهم که تو واسطه بین من و خدا نباشی و خودم مستقیم با خداوند در ارتباط باشم:

گفت ابراهیم نی رو از میان	واسطه زحمت بود بعدالعیان
بهر این دنیاست مرسل رابطه	مؤمنان را زانک هست او واسطه
هر دل ار سامع بدی وحی نهران	حرف و صوتی کی بدی اندر جهان

(مولانا، ۴/۱۳۷۷: ۶۸۵)

متن پسین: صیوح قدوس گفتن جبرئیل

این داستان در صفة دوم مثنوی طاق‌دیس آمده و شامل چهارصدودو بیت است. نوع داستان تاریخی - دینی است.

جبرئیل در هیئت یک نوجوان با صدایی آسمانی شروع به زمزمه نام حق می‌کند و هم‌زمان همگی ملائکه نیز به تسبیح و ذکر حق می‌پردازند. حضرت ابراهیم به دنبال صاحب صدا می‌رود و از او می‌خواهد در ازای دادن نیمی از مال خود یکبار دیگر حق را صدا بزنند. در ادامه، درخواست صداکردن حق در برابر پیشکش کردن تمام اموال و جانش را مطرح می‌کند. در پایان، درمی‌یابد که آن نوجوان جبرئیل است و او از آزمون الهی دیگری سربلند بیرون آمده است.

خوانش بینامتنی

متن پسین نسبت به متن پیشین حجم خیلی بیشتری دارد و به تبع آن، از جزئیات بیشتری برخوردار است. همین جزئیات ارزش روایی آن را در قیاس با متن پیشین بیشتر کرده است. وجه اشتراک دو متن ارتباط حضرت ابراهیم با جبرئیل و گفت‌وگوی آن دو است که این روایت مشترک را از دیگر روایت‌ها متمایز می‌سازد، اما شاکله داستانی دو روایت تفاوت و تمایز عمیقی با هم دارد.

در متن پسین حقه داستانی (درآمدن جبرئیل به شکل نوجوان) مشاهده می‌شود، در حالی که در متن پیشین چنین حقه‌ای وجود ندارد.

۴.۲.۴. نمونهٔ چهارم

متن پیشین: سپاه ابرهه

داستان با بیان نیت ابرهه از حمله به کعبه آغاز می‌شود. مولانا نیت ابرهه را «مردم‌ساختن تمامی زندگان» می‌داند، اما در ادامه، ماجرای ابابیل اتفاق می‌افتد و خیال و توهم ابرهه نابود می‌شود و در عوض، مردم فقیر مکه با تصاحب اموال سپاه ابرهه توانگر می‌شوند (مولانا، ۱۳۷۷/۶: ۱۱۱۹-۱۱۲۰).

متن پسین: عبدالمطلب و ابرهه

در مثنوی طاق‌دیس، ابرهه که قصد نابودی خانهٔ خدا را دارد در نزدیکی کعبه اتراق می‌کند. مردم کعبه به وحشت و اضطراب می‌افتند. عبدالمطلب که بزرگ قریش است به سمت سپاه ابرهه می‌رود. ابرهه می‌اندیشد که عبدالمطلب از او خواهد خواست که خانهٔ خدا را نابود نکند اما عبدالمطلب فقط استرداد شترانش را طلب می‌کند که در سپاه ابرهه هستند. ابرهه با شگفتی از او می‌پرسد: چرا درخواست نکردی که به کعبه حمله نکنم؟ عبدالمطلب پاسخ می‌دهد که صاحب کعبه خود از آن محافظت خواهد کرد (نراقی، ۱۳۶۲: ۱۵۸). روز بعد و به هنگام حمله، پیل سفید ابرهه که در مقابل کعبه قرار گرفته نه یک قدم به جلو برمی‌دارد و نه یک قدم به عقب. سپس، پرستوها نمایان می‌شوند و در طرفه‌العینی ابرهه و سپاهیان را نابود می‌سازند (نراقی، ۱۳۶۲: ۱۶۵).

خوانش بینامتنی

بن‌مایهٔ اصلی و مشترک هر دو متن محافظت خداوند از کعبه به‌واسطهٔ پرندگان ابابیل است. روایت خطی در هر دو متن یکی است و با نیت ابرهه مبنی بر حمله به کعبه شروع می‌شود و کشمکش اصلی شکست ابرهه از ابابیل است. شخصیت‌پردازی ابرهه در هر دو متن یکسان است. در هر دو متن او ضدقهرمان است. درحالی‌که در متن پسین (مثنوی طاق‌دیس) عبدالمطلب شخصیت قهرمان است، این شخصیت در متن پیشین وجود ندارد. هر دو روایت از دید دانای کل روایت می‌شود. در متن پیشین کل روایت از زاویهٔ دید سوم‌شخص بیان می‌شود و در آن گفت‌وگویی وجود ندارد، اما در متن پسین با افزوده‌شدن شخصیت عبدالمطلب، بین قهرمان و ضدقهرمان گفت‌وگو ایجاد شده است.

از نظر جزئیات روایی، بدیهی است که متن پسین با صدوهفتادوچهار بیت درمقابل دوازده بیت متن پیشین شامل حوادث و اتفاق‌های بیشتری باشد.

۵.۲.۲. نمونه پنجم

متن پیشین: اول کسی که در مقابله نص قیاس آورد ابلیس بود.

در اینجا مولانا به‌اختصار به داستان تمرد ابلیس از سجده بر آدم اشاره و آن را به‌صورت مسئله‌ای قیاسی مطرح می‌کند:

اول آن کس کین قیاسک‌ها نمود	پیش انوار خدا ابلیس بود
گفت نار از خاک بی‌شک بهترست	من ز نار و او ز خاک اکدرست
پس قیاس فرع بر اصلش کنیم	او ز ظلمت ما ز نور روشنیم

(مولانا، ۱/۱۳۷۷: ۱۵۱)

خداوند در پاسخ به ابلیس زهد و تقوا را معیار قیاس و سنجش واقعی می‌داند:

گفت حق نه بلک لا انساب شد	زهد و تقوا فضل را محراب شد
این نه میراث جهان فانی است	که به انسابش بیابی جانی است

(همان)

متن پسین: تمرد شیطان از سجده به آدم

خداوند متعال، پس از آفرینش آدم، سجده بر او را به ملائکه دستور داد. خداوند آدم را خلیفه خود قرار داد و نور متعالی و ارجمندی را در روح او گماشت. همه فرشتگان مطیع امر حق شدند و بر آدمی سجده کردند جز شیطان که راه سرکشی و عناد در پیش گرفت.

من همه نور و و ضیاء آن تیره‌رو	پس چرا من سجده آرم نزد او
من ز نارم نار نورانی بود	او ز خاک و خاک ظلمانی بود

(نراقی، ۱۳۶۲: ص ۳۷-۳۸)

در پی سجده‌نکردن، مقام شیطان تنزل کرد و از قرب الهی دور ماند و لعنت خداوند طوق گردن او شد. شیطان به قصد انتقام همیشه در پی فرصتی برای گمراهی و ضلالت آدم و فرزندان او بوده و هست.

خوانش بینامتنی

هیچ‌کدام از دو متن به‌طورکامل به کلان‌روایت داستان آفرینش انسان نپرداخته‌اند، بلکه صرفاً یک خرده‌روایت از آن (صحنه تمرد شیطان از سجده بر آدم) را ارائه می‌کنند.

در متن پسین، نسبت به متن پیشین، توجه بیشتری به ساختار روایی شده است. مولانا بیشتر به بیان دیدگاهش درباره قیاس توجه داشته است تا شرح داستان. زاویه دید،

اشخاص و کشمکش‌ها در هر دو داستان مشترک است. بن‌مایهٔ مشترک هر دو حکایت اشاره به این واقعیت است که شیطان به خاطر تکبر و غرورش از درگاه حق رانده شد و همیشه در کمین آدمیزاد، مترصد فرصتی جهت گمراه کردن اوست؛ درحالی‌که مولانا قیاس موردنظر شیطان را به‌شدت نفی می‌کند و مسئله را در همین قیاس می‌بیند. نراقی بر نتیجهٔ تمرد شیطان و انتقامی تکیه کرده است که شیطان همواره در کمین است از انسان بگیرد.

۲.۲.۶. نمونهٔ ششم

متن پیشین: گر راه روی راه برت بگشایند...

در اینجا فقط به آن قسمت از داستان مشهور یوسف و زلیخا اشاره می‌شود که زلیخا درها را به روی یوسف بسته است، اما یوسف با توکل به خدا در رحمت الهی را به روی خود باز می‌کند:

یافت یوسف هم ز جنبش منصرف	گر زلیخا بست درها هر طرف
چون توکل کرد یوسف برجهید	باز شد قفل و درو شد ره پدید
خیره یوسف‌وار می‌باید دوید	گرچه رخنه نیست عالم را پدید
سوی بی‌جایی شما را جا شود	تا گشاید قفل و در پیدا شود

(مولانا، ۱۳۷۷: ۵/۷۷۵)

متن پسین: زلیخا و ملاقات با یوسف

زلیخا در کهن‌سالی آواره و بی‌پناه درکنار گذرگاهی که یوسف گاهی از آن عبور می‌کرد ساکن شد و همواره جویای حال او بود. روزی حال زلیخا دگرگون شد و اضطراب تمام وجودش را گرفت. وقتی هم‌دمش دلیل را پرسید پاسخ داد که امروز محبوب من از اینجا می‌گذرد (نراقی، ۱۳۶۲: ص ۱۸۴: ۲).

در آن روز هر کاروانی که عبور می‌کند زلیخا نام یوسف را صدا می‌زند تا اینکه در سومین نوبت ورود کاروان‌ها یوسف می‌آید و به صدای او پاسخ می‌دهد. زلیخا بی‌هوش می‌شود و کنار راه می‌افتد. یوسف متوجه پیرزن کوری می‌شود که کنار جاده است و درمی‌یابد که او همان زلیخاست (نراقی، ۱۳۶۲، ص ۲: ۲۱۰-۲۱۲).

خوانش بینامتنی

هیچ‌کدام از دو متن به‌طور کامل به کلان‌روایت داستان یوسف و زلیخا نپرداخته‌اند، بلکه هر کدام یک تکه از روایت را ارائه می‌کنند که حتی خرده‌روایت‌ها نیز با یکدیگر فرق دارند؛ زاویهٔ دید، اشخاص و کشمکش عاطفی در هر دو داستان مشترک است؛ متن پیشین با محوریت یوسف روایت می‌شود، درحالی‌که در متن پسین محوریت با زلیخاست؛ مولانا بر

مسئله توکل یوسف به خدا تأکید کرده است، درحالی که نراقی بر عمق عشق و علاقه زلیخا به یوسف تأکید دارد؛ متن پسین بسیار حجیم‌تر از متن پیشین است.

۳.۲. بینامتنیت ضمنی

برطبق نظریه ژنت، بینامتنیت ضمنی هنگامی اتفاق می‌افتد که نشانه‌های مشترک در دو متن وجود داشته باشد؛ به‌گونه‌ای که برای مخاطب متن پسین، متن پیشین را تداعی می‌کند (نامورمطلق، ۱۳۹۰: ۴۵۱). علاوه بر حکایاتی از مثنوی طالق‌دیس که در قسمت قبلی (بینامتنیت غیرصریح و پنهان‌شده) شامل اقتباس پنهانی از حکایات مثنوی معنوی بودند، حکایات دیگری نیز در طالق‌دیس به‌منزله متن پسین مشاهده می‌شود که از نظر پیرنگ یا شیوه شخصیت‌پردازی حکایتی متناظر با آنها در متن پیشین (مثنوی معنوی) مشاهده نمی‌شود، ولی برخی نشانه‌ها بیان‌کننده و نشان‌دهنده تقلید از اسلوب کلی متن پیشین در قصه‌گویی است. نشانه‌هایی که می‌توان طبق دیدگاه ژنت آنها را بینامتنیت ضمنی دانست گاهی شامل شباهت شخصیت‌های خاصی در دو متن است؛ مانند شخصیت‌پردازی ابلیس (شیطان) به‌مثابه یک شخصیت انسانی و مواجهه او با دیگر اشخاص:

۱.۳.۲. نمونه نخست

متن پیشین: باز تقریرکردن معاویه با ابلیس مکر او را

این حکایت در دفتر دوم مثنوی آمده و شامل بیست بیت است و می‌تواند در طبقه داستان‌های تاریخی قرار بگیرد (مولانا، ۲/۱۳۷۷: ۲۸۶). معاویه ابلیس را مخاطب قرار می‌دهد و تمامی بدبختی‌های انسان‌های مختلف در ادوار گوناگون را به او نسبت می‌دهد. او حتی خود را نیز مقهور و مغلوب ابلیس می‌داند:

صدهزاران را چو من تو ره زدی	حفره کردی در خزینه آمدی
آتشی از تو نسوزم چاره نیست	کیست کز دست تو جامه‌اش پاره نیست
طبع ای آتش چو سوزانیدنی است	تا نسوزانی تو چیزی چاره نیست

(مولانا، ۲/۱۳۷۷: ۲۸۶)

او، در ادامه، افراد مختلفی را که در طول تاریخ فریب فرعون را خورده‌اند برمی‌شمارد و

در این میان نیز به فرعون اشاره‌ای دارد:

عقل فرعون ذکی فیلسوف	کور گشت از تو نیابید او وقوف
بولهب هم از تو نا اهلی شده	بوالحکم هم از تو بوجهلی شده

(مولانا، ۲/۱۳۷۷: ۲۸۶)

متن پسین: رفتن شیطان به در خانهٔ فرعون

این داستان در صفة اول مثنوی طاق‌دیس آمده و شامل پنج بیت است. نوع داستان پارابل یا روایت کوتاه است. لحن گفت‌وگوها ساده، روان و همراه با طنز و ریشخند است. شبی شیطان به در خانهٔ فرعون می‌رود و در می‌زند. فرعون می‌پرسد که کیستی و شیطان با باد معده‌اش او را به سخره می‌گیرد که تو چگونه ادعای خدایی می‌کنی، درحالی‌که نمی‌دانی چه کسی پشت در خانه‌ات است (نراقی، ۱۳۶۲، صف ۲: ۱۱۹).

خوانش بینامتنی

در هر دو متن شیطان، در قالب یک شخصیت داستانی، با شخصیتی تاریخی که وجههٔ مثبتی ندارد دیدار می‌کند. در متن پیشین این شخصیت تاریخی معاویه است و در متن پسین فرعون؛ دو داستان از نظر فضا و برخی اشخاص و شیوهٔ روایت (گفت‌وگومحوری) شباهت و اشتراک دارند، اما از نظر بن‌مایه و پیرنگ تفاوت دارند. گاهی نیز فضا و دستمایهٔ حکایت‌ها به‌طور مشخص و ویژه‌ای شباهت دارد. مانند نکوهش هم‌جنس‌گرایی و بیان مشکلات طبقهٔ خاصی از اشخاص اجتماع (امرد).

۲.۳.۲. نمونهٔ دوم

متن پیشین: حکایت آن دو برادر یکی کوسه و یکی امرد

این حکایت در دفتر ششم مثنوی آمده و شامل بیست‌وهشت بیت است و می‌تواند در طبقهٔ داستان‌های طنز تلخ قرار بگیرد (مولانا، ۱۳۷۷/۶: ۱۰۰۸).

دو برادر یکی کوسه و یکی امرد در عزب‌خانه‌ای خفتند. شبی اتفاقاً امرد خشت‌ها بر مقعد خود انبار کرد. عاقبت دباب دب آورد و آن خشت‌ها را به حيله و نرمی از پس او برداشت. کودک بیدار شد به جنگ و گفت: این خشت‌ها کو کجا بردی و چرا بردی؟ او گفت تو این خشت‌ها را چرا نهادی:

گفت این سی خشت چون انباشتی	گفت تو سی خشت چون برداشتی
کودک بیمارم و از ضعف خود	کردم اینجا احتیاط و مرتقد

(مولانا، ۱۳۷۷/۶: ۱۰۰۸)

آن شخص در پاسخ سؤال دیگری مطرح می‌کند:

گفت اگر داری ز رنجوری تنی چون نرفتی جانب دارالشفی
یا به خانه یک طیبی مشفق که گشادی از سقامت مغلغی
گفت آخر من کجا دایم شدن که به هر جا می‌روم من ممتحن
چون تو زندیقی پلیدی ملحدی می‌برآرد سر به پیشم چون ددی
(مولانا، ۶/۱۳۷۷: ۱۰۰۸)

کودک به عادت بسیار زشت شاهدبازی که در بین اقشار مختلف و حتی صوفیان و فقیهان نیز رواج دارد اشاره صریح می‌کند (همان). در ادامه، به ریش اندک کوسه اشاره می‌کند و همان مقدار کم را مایه آسایش او می‌داند؛ زیرا خود را از شاهدبازی اقشار مختلف در امان نمی‌داند:

بعد از آن کودک به کوسه بنگریست گفت او با آن دو مواز غم بری است
فارغ است از خشت و از پیکار خشت وز چو تو مادر فروش کنک زشت
(همان، ۱۰۰۸)

متن پسین: صوفی در حال وجد خود را بر امردی افکند

این داستان در صفة اول مثنوی طلقدیس آمده و شامل هفده بیت است. نوع داستان پارابل یا روایت کوتاه است. لحن گفت‌وگوها ساده و روان است.

شیخ صوفیان که به یکی از مریدان زیبارو به نام فرخ نظر دارد، به بهانه سماع و رسیدن به حالت‌های عرفانی همواره خود را روی او می‌اندازد. با تکرار این حرکت، شخصی این کار زشت را به او گوشزد می‌کند. شیخ بهانه می‌آورد که در عالم سماع و در ناآگاهی این اتفاق می‌افتد که آن شخص در پاسخ می‌گوید چرا پس هیچ‌گاه در عالم بی‌خبری روی ویسه که بسیار زشت‌رو است نمی‌افتی و در نهایت شیخ را متهم می‌کند که سیرت زشت قوم لوط را زنده کرده است.

خوانش بینامتنی

در هر دو متن بن‌مایه اصلی محکوم‌کردن شاهدبازی و لواط در بین صوفیان است. در متن پیشین محور قصه شخصیتی است که در شاهدبازی نقش مفعول را در اختیار دارد؛ حال آنکه در متن پسین محوریت با فاعل است؛ در هر دو داستان شخصی در جایگاه ناظر یا کنجکاو با یکی از طرفین شاهدبازی گفت‌وگو می‌کند، درحالی‌که خود نقشی در آن ندارد. دو داستان از نظر نوع اشخاص و پیرنگ تفاوت دارند؛ فضای هر دو داستان خانقاه صوفیان است (البته در متن پیشین بخشی از فضا مربوط به آن است).

نتیجه‌گیری

یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که برطبق نظریهٔ ژنت از بین ۶۵ حکایت مثنوی طاق‌دیس هیچ مصداقی برای ارتباط بینامتنی صریح و اعلام‌شده با مثنوی معنوی وجود ندارد. بیشترین ارتباط بینامتنی مربوط به بینامتنیت پنهان و اعلام‌نشده است که نشان می‌دهد پیرنگ، بن‌مایه و اشخاص حداقل هجده حکایت مثنوی طاق‌دیس عمدتاً از مثنوی معنوی اقتباس شده‌اند. برای نمونه، داستان ابرهه می‌تواند مصداق بینامتنیت پنهان و اعلام‌نشده باشد؛ زیرا بن‌مایهٔ اصلی و مشترک هر دو متن محافظت خداوند از کعبه از طریق ابابیل است؛ روایت خطی در هر دو متن یکی است و با نیت ابرهه برای حمله به کعبه شروع می‌شود و کشمکش اصلی شکست ابرهه از ابابیل است؛ شخصیت‌پردازی ابرهه در هر دو متن یکسان است. در هر دو متن او ضدقهرمان است. درحالی‌که در متن پسین (مثنوی طاق‌دیس) عبدالمطلب شخصیت قهرمان است. این شخصیت در متن پیشین وجود ندارد، اما تفاوت‌هایی نیز در کار است که باعث می‌شود این ارتباط را صریح ندانیم: در متن پیشین کل روایت از زاویهٔ دید سوم‌شخص بیان می‌شود و در آن گفت‌وگویی وجود ندارد، اما در متن پسین با افزوده‌شدن شخصیت عبدالمطلب، بین قهرمان و ضدقهرمان گفت‌وگو ایجاد شده است. متن پسین با ۱۷۴ بیت درمقابل دوازده بیت متن پیشین شامل حوادث و اتفاق‌های بسیار بیشتری است.

در سرتاسر حکایات مثنوی طاق‌دیس نشانه‌های گوناگونی از نظر فضای داستان، لحن، شیوهٔ روایت، نام اشخاص و... وجود دارد که تداعی‌کنندهٔ حکایات مثنوی معنوی هستند و در طبقه‌بندی ژنت ذیل بینامتنیت ضمنی قرار می‌گیرند. برای مثال، حکایت «رفتن شیطان به در خانهٔ فرعون» در مثنوی طاق‌دیس با حکایت «باز تقریرکردن معاویه با ابلیس مکر او را» بینامتنیت ضمنی دارند؛ زیرا اگرچه شاکلهٔ کلی دو روایت از یکدیگر متمایز است، در هر دو متن شیطان در قالب شخصیتی داستانی با شخصیتی تاریخی که وجههٔ مثبتی ندارد دیدار می‌کند و از نظر فضا و برخی اشخاص و شیوهٔ روایت (گفت‌وگومحوری) شباهت و اشتراک دارند، اما از نظر بن‌مایه و پیرنگ تفاوت دارند. نراقی با آنکه در حکایات متعددی از پیرنگ، شخصیت‌پردازی یا بن‌مایهٔ حکایات مثنوی عاریه گرفته یا از منبعی مشترک با مولانا بهره‌جسته، هیچ‌گاه به‌طور مستقیم اشاره‌ای به اقتباس تمام یا بخشی از حکایت از مثنوی معنوی نکرده است. بسیاری از حکایات مثنوی طاق‌دیس -چه از نظر پیرنگ و چه از نظر بن‌مایه- تحت تأثیر تمام‌عیار مثنوی مولاناست که هم در شیوهٔ سرایش، آغاز و انجام سخن و هم غایت معنایی تلاشی شگرف برای همانندسازی آن با مثنوی مولوی صورت

گرفته است. برخی حکایات مثنوی طاق‌دیس از نظر کلیت و مسیر روایت با حکایات مثنوی متفاوت‌اند، اما نشانه‌هایی در آنها وجود دارد که تداعی‌کننده برخی از حکایات مثنوی است.

پی‌نوشت

1. Discourse Analysis
2. Hypertext
3. Hypotext
4. Transtextuality
5. Eugene Oneguine
6. Intertextuality
7. Paratextuality
8. Metatextuality
9. Arcitextuality
10. Hypertextuality

منابع

- احمدی، بابک (۱۳۸۰) *ساختار و تأویل متن*. تهران: مرکز.
- اناری و رنجبران (۱۳۹۱) «بررسی اصطلاحات بینامتنی در زبان فارسی و عربی با تکیه بر نظریه ژرار ژنت». *ادب پژوهی*. شماره ۲۱: ۱۷۱-۱۸۹.
- پروست، مارسل (۱۳۹۲) «کلمات و دیگر هیچ». ترجمه رضا مهدوی. *اندیشه نو*. شماره ۵۵: ۲۵-۳۵.
- پورنامداریان، تقی (۱۳۷۵) *رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی*. تهران: علمی و فرهنگی.
- _____ (۱۳۸۰) *در سایه آفتاب*. تهران: سخن.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۸۱) *سرنی، نقد و شرح تحلیلی و تطبیقی مثنوی*. تهران: علمی.
- رضایی دشتارژنه، محمود (۱۳۸۷) «نقد و تحلیل قصه‌ای از مرزبان‌نامه براساس رویکرد بینامتنیت». *نقد ادبی*. سال اول. شماره ۴: ۳۱-۵۱.
- عرب یوسف‌آبادی و همکاران (۱۳۹۲) «ترامتنیت در مقامات حمیدی». *پژوهش‌های ادبیات تطبیقی*: شماره ۱: ۱۲۱-۱۳۹.
- گرچی، مصطفی و احمد نریمانی (۱۳۸۹) «بررسی و تحلیل مثنوی طاق‌دیس و میزان تأثر آن از مثنوی معنوی». *کتاب ماه ادبیات*. شماره ۴۲: ۱۲-۲۱.
- مولوی، جلال‌الدین محمد (۱۳۷۷) *مثنوی معنوی*. تصحیح نیکلسون. به‌کوشش نصرالله پورجوادی. تهران: ققنوس.
- نامورمطلق، بهمن (۱۳۹۰) *درآمدی بر بینامتنیت: نظریه‌ها و کاربردها*. تهران: سخن.
- نراقی، ملاحمد (۱۳۶۲) *مثنوی طاق‌دیس*. به‌اهتمام حسن نراقی. تهران: امیرکبیر.
- Proust, Marcel (1971) *Essais et Articles*, Prais: Gallimard.